



کلمات مکثونه فارسی

کلمات مبارکہ مکسوزہ

فارسی

بنام کوننده توانا

(۱)

ای صاحبان هوش و گوش
اول سروش دوست اینست *

﴿ای بلبل معنوی﴾

جز در گُلْبُن معانی جای مگزین و ای هدهد
سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر و ای
عَنقَای بقا جز در قاف وفا محلّٰ پذیر * اینست
مکان تو اگر بلا مکان پیر جان برپری و آهنگ مقام
خود رایگان نمائی *

﴿ای پسر روح﴾

هر طیری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود جمال گل مگر طیور افنده عباد که بتراب فانی قانع شده از آشیان باقی دور مانده‌اند و به گلهای بُعد توجّه نموده از گلهای قرب محروم گشته‌اند * زهی حیرت و حسرت و افسوس و دریغ که بابریقی از امواج رفیق اعلی گذشته‌اند و از افق ابهی دور مانده‌اند *

﴿ای دوست﴾

در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حبّ و شوق دست مدار * مصاحبت ابرار را

ای دوستان من

سراج ضلالت را خاموش کنید و مشاعل باقیه هدایت در قلب و دل بر افروزید که عنقریب صرّافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر از عمل پاک قبول ننمایند عروس معانی بدیعه که ورای پرده‌های بیان مستور و پنهان بود بعنایت الهی و الطاف ربّانی چون شعاع منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد * شهادت میدهم ای دوستان که نعمت تمام و حجت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد دیگر تا همت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید * کَذَلِكَ تَمَّتِ النِّعْمَةُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *

مُعَلَّقَةٌ بِأَسْبَابِهَا وَ فَضْلُ اللَّهِ يُغْنِيكُمْ بِهَا * و اشجار
بی ثمار لایق نار بوده و خواهد بود *

(۸۱)

﴿ای بنده من﴾

پست‌ترین ناس نفوسی هستند که بی ثمر در ارض
ظاهرند و فی الحقیقه از اموات محسوبند بلکه
اموات از آن نفوس مُعَطَّلَةٌ مُهْمَلَةٌ أَرْجَحُ عِنْدَ اللَّهِ
مذکور *

(۸۲)

﴿ای بنده من﴾

بهترین ناس آنانند که باقتراف تحصیل کنند و
صَرَفِ خُود و دَوَى الْقُرْبَى نمایند حُبًّا لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ *

غنیمت دان و از مرافقت اشرار دست و دل هر دو
بردار *

(۴)

﴿ای پسر انصاف﴾

کدام عاشق جز در وطن معشوق محلّ گیرد و کدام
طالب که بی مطلوب راحت جوید ؟ عاشق صادق
را حیات در وصال است و موت در فراق *
صدرشان از صبر خالی و قلوبشان از اضطبار
مقدّس از صد هزار جان درگذرند و بکوی جانان
شتابند *

﴿ای پسر هوی﴾

تا کی در هوای نفسانی طیران نمائی ؟ پر عنایت
فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی نه در
فضای وهم شیطانی * شانه مرحمت فرمودم تا
گیسوی مشکینم شانه نمائی نه گلویم بخراشی *

﴿ای بندگان من﴾

شما اشجار رضوان منید باید باثمار بدیعه منیعه
ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند *
لذا بر کلّ لازم که بصنایع و اکتساب مشغول گردند
* اینست اسباب غنا یا اُولی الْأَلْبَابِ وَإِنَّ الْأُمُورَ

﴿ای پسر خاک﴾

براستی میگویم غافلترین عباد کسی است که در
قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوّق جوید *
بگو ای برادران باعمال خود را بیارائید نه باقوال *

﴿ای پسران ارض﴾

براستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی
باشد البتّه بجبروت باقی من در نیاید و از ملکوت
تقدیس من روائح قدس نشنود *

خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید جمیع
بر تراب ریختند * در آن وقت ندا از مَكَمَن قرب
رسید زیاده بر این جایز نه * إِنَّا كُنَّا شُهَدَاءَ عَلَى مَا
فَعَلُوا وَحِينَئِذٍ كَانُوا يَفْعَلُونَ *

(۷۸)

﴿ای فرزند کنیز من﴾

از لسان رحمن سلسبیل معانی بنوش و از مَشْرِق
بِیَانِ سُبْحَانِ اشراق انوار شمس تبیان من غیر سَتَر و
کتمان مشاهده نما * تخمهای حکمت لَدُنِّیْم را
در ارض طاهر قلب بیفشان و به آب یقین آبش ده
تا سنبلات علم و حکمت من سر سبز از بلده طیبّه
انبات نماید *

(۷)

﴿ای پسر حب﴾

از تو تا رفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق
قدمی فاصله قدم اوّل بردار و قدم دیگر بر عالم
قدم گذار و در سرادق خلد وارد شو * پس بشنو
آنچه از قلم عزّزول یافت *

(۸)

﴿ای پسر عز﴾

در سیل قدس چالاک شو و بر افلاک اُنس قدم
گذار قلب را بصیقل روح پاک کن و آهنگ
ساحت لولاک نما *

﴿ای سایه نابود﴾

از مدارج دُلّ وهم بگذرد و بمعارج عزّیقین اندرا *
چشم حق بگشا تا جمال مبین بینی وَ تَبَارَكَ اللَّهُ
أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ گوئی *

﴿ای پسر هوی﴾

براستی بشنو چشم فانی جمال باقی شناسد و دل
مرده جز بگل پژمرده مشغول نشود زیرا که هر قرینی
قرین خود را جوید و بجنس خود انس گیرد *

﴿ای پسر انصاف﴾

در لیل جمالِ هیکلِ بقا از عَقَبَةُ زمرّدی وفا بسدره
منتهی رجوع نمود و گریست گریستنی که جمیع
ملاً عالین و کرویین از ناله او گریستند * و بعد از
سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که
حَسَبَ الْأَمْرِ در عَقَبَةُ وفا منتظر ماندم و راحه وفا از
اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم
ملحوظ افتاد که حَمَامَاتِ قدسی چند در دست
کِلَابِ ارض مبتلی شده اند * در این وقت حوریّه
الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و
سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الا
اسمی از اسماء * و چون اصرار رفت حرف اوّل
اسم از لسان جاری شد اهل عُرفَات از مَکَامِنِ عَزّ

بخاک اندازد دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او
اثری باقی نماند * پس پند گیرید ای بندگان
هوی *

(۷۶)

﴿ای فرزند کنیز من﴾

لا زال هدایت باقوال بوده و این زمان بافعال گشته
* یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی
ظاهر شود چه که در اقوال کلّ شریکند و لکن
افعال پاک و مقدّس مخصوص دوستان ماست *
پس بجان سعی نمائید تا بافعال از جمیع ناس
ممتاز شوید * کَذَلِكَ نَصْخَانُكُمْ فِي لَوْحٍ قُدْسٍ
مُنِيرٍ *

(۱۱)

﴿ای پسر تراب﴾

کور شو تا جمالم بینی و کر شو تا لحن و صوت
ملیحم را شنوی و جاهل شو تا از علمم نصیب
بری و فقیر شو تا از بحر غنای لا یزالم قسمت
بیزوال برداری * کور شو یعنی از مشاهده غیر
جمال من و کر شو یعنی از استماع کلام غیر من و
جاهل شو یعنی از سوای علم من تا با چشم پاک و
دل طیب و گوش لطیف بساحت قدسم درائی *

(۱۲)

﴿ای صاحب دو چشم﴾

چشمی بریند و چشمی برگشا * بریند یعنی از عالم
و عالمیان برگشا یعنی بجمال قدس جانان *

﴿ای پسران من﴾

ترسم که از نغمه ورقاء فیض نبرده بدیار فنا راجع
شوید و جمال گل ندیده بآب و گل بازگردید *

﴿ای دوستان﴾

بجمال فانی از جمال باقی مگذرید و بخاکدان
ترابی دل مبندید *

﴿ای پسر روح﴾

وقتی آید که بلبل قدس معنوی از بیان اسرار معانی
ممنوع شود و جمیع از نغمه رحمانی و ندای
سبحانی ممنوع گردید *

﴿ای ابناء غرور﴾

بسلطنت فانیه ایّامی از جبروت باقی من گذشته و
خود را باسباب زرد و سرخ می آرئید و بدین سبب
افتخار مینمائید * قسم بجمال که جمیع را در
خیمه یکرنگ تراب درآورم و همه این رنگهای
مختلفه را از میان بردارم مگر کسانیکه برنگ من
درآیند و آن تقدیس از همه رنگها است *

﴿ای ابناء غُفْلَت﴾

بیادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید * مثل
شما مثل طیر غافلی است که بر شاخه باغی در
کمال اطمینان بسراید و بَغْتَه صیّاد اجل او را

﴿ای بنده من﴾

مَثَلُ تو مثل سیف پر جوهری است که در غلاف
تیره پنهان باشد و باین سبب قدر آن بر جوهریان
مستور ماند * پس از غلاف نفس و هوی بیرون آی
تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید *

﴿ای دوست من﴾

تو شمس سماء قدس منی خود را بکسوف دنیا
میالای * حجاب غفلت را خرق کن تا بی پرده و
حجاب از خلف سحاب بدر آئی و جمیع
موجودات را بخلعت هستی بیارائی *

﴿ای جوهر غفلت﴾

دریغ که صد هزار لسان معنوی در لسانی ناطق و
صد هزار معانی غیبی در لحنی ظاهر و لکن
گوشی نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیابد *

﴿ای همگنان﴾

ابواب لا مکان باز گشته و دیار جانان از دم
عاشقان زینت یافته و جمیع از این شهر روحانی
محروم مانده اند اِلَّا قَلِیلِی و از آن قلیل هم با قلب
طاهر و نَفْسِ مقدّس مشهود نگشت اِلَّا اَقَلُّ قَلِیلِی *

﴿ای اهل فردوس برین﴾

اهل یقین را اخبار نمائید که در فضای قدس قربِ
رضوانِ روضهٔ جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل
عالین و هیاکل خلد برین طائف حول آن گشته‌اند*
پس جهدی نمائید تا بآن مقام درآئید و حقائق
اسرار عشق را از شقایقش جوئید و جمیع
حکمت‌های بالغه احدیه را از اثمار باقیه‌اش بیابید*
قَرَّتْ أَبْصَارُ الَّذِينَ هُمْ دَخَلُوا فِيهِ آمَنِينَ*

﴿ای دوستان من﴾

آیا فراموش کرده‌اید آن صبح صادق روشنی را که
در ظلّ شجره انیسا که در فردوس اعظم غرس شده

فائز شوی از نیستی و فنا و محنت و خطا فارغ
گردی*

﴿ای دوستان من﴾

یاد آورید آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه
مبارکه زمان واقع شده با من نموده‌اید و ملأ اعلی
و اصحاب مدّین بقا را بر آن عهد گواه گرفتم و
حال احدیرا بر آن عهد قائم نمی بینم البتّه غرور و
نافرمانی آن را از قلوب محو نموده به قسمی که
اثری از آن باقی نمانده و من دانسته صبر نمودم و
اظهار نداشتم*

کُدورتُ نفس و هوی پاک شود و بساحت عزّ قبول
 درآید * چه که عنقریب صرّافان وجود در پیشگاه
 حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل
 پاک قبول ننمایند * اینست آفتاب حکمت و
 معانی که از افق فم مشیّت ربّانی اشراق فرمود
 طُوبی لِلْمُقْبِلین *

(۷۰)

﴿ای پسر عیش﴾

خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آئی و
 نیکو بساطی است بساط باقی اگر از ملک فانی
 برتر خرامی و ملیح است نشاط مستی اگر ساغر
 معانی از ید غلام الهی بیاشامی * اگر باین مراتب

جمع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر
 بودید ؟ و بسه کلمه طیّبه تکلم فرمودم و جمع آن
 کلمات را شنیده و مدهوش گشتید و آن کلمات این
 بود *

﴿ای دوستان﴾

رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه
 برای شما نخواهم هرگز نخواهید و با دل‌های مرده
 که بآمال و آرزو آلوده شده نزد من می‌آید * اگر
 صدر را مقدّس کنید حال آن صحرا و آن فضا را
 بنظر درآرید و بیان من بر همه شما معلوم شود *

(در سطر هشتم از اسطر قدس که در لوح پنجم از فردوس است میفرماید)
 ﴿ای مردگان فراش غفلت﴾

قرنها گذشت و عمر گرانمایه را بانتهای رسانده‌اید و
 نَفَسِ پاکی از شما بساحت قدس ما نیامد * در
 أَبْحُرِ شرک مُستغرقید و کلمه توحید بر زبان میرانید
 * مَبْغُوضِ مرا محبوب خود دانسته‌اید و دشمن مرا
 دوست خود گرفته‌اید و در ارض من بکمال خرمی
 و سرور مشی مینمائید و غافل از آنکه زمین من از
 تو بیزار است و اشیای ارض از تو در گریز * اگر فی
 الْجَمْلَةِ بصر بگشائی صد هزار حزن را از این سرور
 خوشتر دانی و فنا را از این حیات نیکوتر شمری *

ظلمانی معمول شده ظاهر شود و بر عالمیان هویدا
 گردد *

﴿ای گیاه خاک﴾

چگونه است که با دست آلوده بشکر مباشرت
 جامه خود نمائی و با دل آلوده به کثافتِ شهوت
 و هوی معاشرت را جوئی و بممالک قدسم راه
 خواهی ؟ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ عَمَّا أَنْتُمْ تُرِيدُونَ *

﴿ای پسران آدم﴾

کلمه طیبیه و اعمال طاهره مقدّسه بسماء عزّ احدیه
 صعود نماید * جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و

مراکب نارِ نَفْسِ بی باک میرانید گویا مرا غافل
شمرده‌اید و یا بی خبرانگاشته‌اید *

(۶۶)

﴿ای مهاجران﴾

لسان مخصوص ذکر منست بغیبت میالائید و اگر
نَفْسِ ناری غلبه نماید بذکر عیوب خود مشغول
شوید نه بغیبت خلق من * زیرا که هر کدام از شما
به نَفْسِ خود أَبْصَر و أَعْرِفید از نفوس عباد من *

(۶۷)

﴿ای پسران وهم﴾

بدانید چون صبح نورانی از افق قدس صمدانی
بردمد البتّه اسرار و اعمال شیطانی که در لیل

(۲۱)

﴿ای خاک متحرک﴾

من بتو مأنوسم و تو از من مأیوس * سیف عصیان
شجره امید ترا بریده * و در جمیع حال بتو نزدیکم
و تو در جمیع احوال از من دور * و من عزّت
بیزوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلّت بی منتهی
برای خود پسندیدی * آخر تا وقت باقی مانده
رجوع کن و فرصت را مگذار *

(۲۲)

﴿ای پسر هوی﴾

اهل دانش و بینش سالها کوشیدند و بوصال ذی
الجلال فائز نگشتند و عمرها دویدند و بلقay ذی
الجمال نرسیدند * و تو نادویده بمنزل رسیده و

بجمال که در الواح زیرجذی از قلم جلی جمیع
اعمال شما ثبت گشته *

(۶۴)

﴿ای ظالمان ارض﴾

از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد
نموده‌ام از ظلم احدی نگذرم و این عهدی است
که در لوح محفوظ محتوم داشتم و بخاتم عزّ
مختوم *

(۶۵)

﴿ای عاصیان﴾

بردباری من شما را جری نمود و صبر من شما را به
غفلت آورد که در سبیل‌های مهلک خطرناک بر

ناطلبیده بمطلب واصل شدی * و بعد از جمیع
این مقام و رتبه بحجاب نفس خود چنان محتجب
ماندی که چشمت بجمال دوست نیفتاد و دست
بدامن یار نرسید * فَتَعَجَّبُوا مِنْ ذَلِكَ يَا أُولِي
الْأَبْصَارِ *

(۲۳)

﴿ای اهل دیار عشق﴾

شمع باقی را اریاح فانی احاطه نموده و جمال
غلام روحانی در غبار تیره ظلمانی مستور مانده *
سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم
و حمامه قدسی در دست جغدان گرفتار * جمیع
اهل سُرَادِقِ آبِهی و مَلَأْ أَعْلَى نُوحِه و ندبه مینمایند

﴿ای پسر خاک﴾

از خمر بی مثال محبوب لا یزال چشم میپوش و
 بخمر گدِرۀ فانیه چشم مگشا * از دست ساقی
 احدیۀ کاوس باقیه برگیر تا همه هوش شوی و از
 سروش غیب معنوی شنوی * بگو ای پست فطرتان
 از شراب باقی قدسم چرا بآب فانی رجوع
 نمودید *

﴿بگو ای اهل ارض﴾

براستی بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی
 است و عقاب عظیمی از عقب * گمان مبرید که
 آنچه را مرتکب شدید از نظر محو شده * قسم

و شما در کمال راحت در ارض غفلت اقامت
 نموده‌اید و خود را هم از دوستان خالص محسوب
 داشته‌اید * فَبَاطِلٌ مَا أَنْتُمْ تَظُنُّونَ *

﴿ای جُهَلای معروف به علم﴾

چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذنب
 اغنام من شده‌اید * مَثَلُ شما مثل ستاره قبل از
 صبح است که در ظاهر دُرّی و روشن است و در
 باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و
 دیار من است *

﴿ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته﴾

مَثَلِ شما مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشهود شود چون بدست صرّاف ذائقه احدیه افتد قطره ای از آن را قبول نفرماید * بلی تجلّی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود ولکن از فرّقدان تا ارض فرق دان بلکه فرق بی منتهی در میان *

﴿ای دوست لسانی من﴾

قدری تأمل اختیار کن هرگز شنیده ای که یار و اغیار در قلبی بگنجد ؟ پس اغیار را بران تا جانان بمنزل خود درآید *

﴿ای دوستان﴾

براستی میگویم که جمیع آنچه در قلوب مستور نموده‌اید نزد ما چون روز واضح و ظاهر و هویدا است و لکن ستر آنرا سبب جود و فضل ماست نه استحقاق شما *

﴿ای پسرانسان﴾

شبنمی از ژرف دریای رحمت خود بر عالمیان مبذول داشتیم و احدی را مُقْبِل نیافتم * زیرا که کلّ از خمرِ باقی لطیفِ توحید به ماءِ کثیف نبید اقبال نموده‌اند و از کأسِ جمالِ باقی بجامِ فانی قانع شده‌اند * فَبِئْسَ مَا هُمْ بِهِ يَفْعَلُونَ *

﴿ای پسر کنیز من﴾

اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شو
 * زیرا که ابرار جام باقی از کف ساقی خلد
 نوشیده‌اند و قلب مردگان را چون صبح صادق
 زنده و منیر و روشن نمایند *

﴿ای غافلان﴾

گمان مبرید که اسرار قلوب مستور است بلکه
 یقین بدانید که به خط جلی مسطور گشته و در
 پیشگاه حضور مشهود *

﴿ای پسر خاک﴾

جمع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر
 داشتم مگر قلوب را که محلّ نزول تجلی جمال و
 اجلال خود معین فرمودم * و تو منزل و محلّ مرا
 بغیر من گذاشتی چنانچه در هر زمان که ظهور
 قدس من آهنگ مکان خود نمود غیر خود را
 یافت اغیار دید و لا مکان به حرم جانان شتافت *
 و مع ذلک ستر نمودم و سِرّ نگشودم و خجالت ترا
 نپسندیدم *

﴿ای جوهر هوی﴾

بسا سحرگاهان که از مشرق لا مکان بمکان تو
 آمدم و ترا در بستر راحت بغیر خود مشغول یافتم و

چون برق روحانی به عَمَامِ عَزَّ سلطانی رجوع نمودم و در مکانی قرب خود نزد جنود قدس اظهار نداشتیم *

(۲۹)

﴿ای پسر جود﴾

در بادیه های عدم بودی و ترا بمدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم و جمیع ذرات ممکنات و حقائق کائنات را بر تربیت تو گماشتم چنانچه قبل از خروج از بطن اُمّ دو چشمه شیر منیر برای تو مقرر داشتم و چشمها برای حفظ تو گماشتم و حبّ ترا در قلوب القا نمودم و به صرف جود ترا در ظلّ رحمت پروردم و از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم * و مقصود از جمیع این مراتب آن بود که بجبروت باقی ما درائی و قابل بخششهای غیبی ما

(۵۶)

﴿ای پسر من﴾

صحبت اشرا غم بیفزاید و مصاحبت ابرار زنگ دل بزدايد * مَنْ أَرَادَ أَنْ يَأْنَسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَأْنَسْ مَعَ أَحِبَّائِهِ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ فَلْيَسْمَعْ كَلِمَاتِ أَصْفِيَائِهِ *

(۵۷)

﴿زینهار ای پسر خاک﴾

با اشرا الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست اشرا نور جان را به نار حُسبان تبدیل نماید *

غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس
اهل زمین را *

(۵۴)

﴿ای اغنیای ارض﴾

فقرا امانت منند در میان شما * پس امانت مرا
درست حفظ نمائید و به راحتِ نَفْسِ خود تمام
نپردازید *

(۵۵)

﴿ای فرزند هوی﴾

از آلائش غنا پاک شو و با کمال آسایش در
افلاک فقر قَدَم گذار تا خمر بقا از عین فنا
بیاشامی *

شوی * و تو غافل چون بشمر آمدی از تمامی نَعیم
غفلت نمودی و به گُمان باطل خود پرداختی
بقسمی که بِالْمَرَّة فراموش نمودی و از باب دوست
بایوان دشمن مقرّیافتی و مسکن نمودی *

(۳۰)

﴿ای بنده دنیا﴾

در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و
ترا در فراش غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست
و باز گشت *

(۳۱)

﴿ای پسر ارض﴾

اگر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر اراده جمال من
داری چشم از عالمیان بردار زیرا که اراده من و غیر
من چون آب و آتش در یک دل و قلب نگنجد *

(۳۲)

﴿ای برادر من﴾

از لسان شکرینم کلمات نازنینم شنو و از لب
نمکینم سلسبیل قدس معنوی بیاشام * یعنی
تخمهای حکمت لدّیّم را در ارض طاهر قلب
بیفشان و بآب یقین آبش ده تا سنبلات علم و
حکمت من سرسبز از بلده طیّبه انبات نماید *

هدایت شما بلایای لا تحصی قبول فرموده *
بچنین دوست جفا مکنید و بکوش بشتابید *
اینست شمس کلمه صدق و وفا که از افق اصْبَع
مالک اَسْمَاء اشراق فرموده * اِفْتَحُوا آذَانَكُمْ
لِاِصْغَاءِ کَلِمَةِ اللّهِ الْمُهِمِّينِ الْقَيُّومِ *

(۵۳)

﴿ای مغروران باموال فانیه﴾

بدانید که غَنَا سَدِّیست محکم میان طالب و
مطلوب و عاشق و معشوق * هرگز غنی بر مقرر قرب
وارد نشود و بمدینه رضا و تسلیم در نیاید مگر
قلیلی * پس نیکوست حال آن غَنی که غَنَا از
ملکوت جاودانی منعمش ننماید و از دولت ابدی
محرومش نگرداند * قسم باسم اعظم که نور آن

﴿ای بیگانه با یگانه﴾

شمع دلت برافروخته دست قدرت منست آن را
 بیادهای مخالفِ نَفْس و هوی خاموش مکن و
 طیبِ جمیع علّتهای تو ذکر منست فراموشش منما
 * حَبِّ مرا سرمایه خود کن و چون بصر و جان
 عزیزش دار *

﴿ای اهل رضوان من﴾

نهال محبّت و دوستی شما را در روضه قدس
 رضوان بید ملاطفت غرس نمودم و بنیسان
 مرحمت آبش دادم حال نزدیک بشمر رسیده

مشمایید زیرا که در غایت آن عَنایِ بِاللّهِ رخ
 بگشاید * و در این مقام (أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ) مستور و
 کلمه مبارکه (وَاللّهُ هُوَ الْغَنِيُّ) چون صبح صادق از
 افق قلب عاشق ظاهر و باهر و هویدا و آشکار شود
 و بر عرش غنا متمکّن گردد و مقرّیابد *

﴿ای پسران غفلت و هوی﴾

دشمن مرا در خانه من راه داده‌اید و دوست مرا از
 خود رانده‌اید چنانچه حَبِّ غیر مرا در دل منزل
 داده‌اید * بشنوید بیان دوست را و برضوانش اقبال
 نمائید * دوستان ظاهر نظر بمصلحت خود یکدیگر
 را دوست داشته و دارند و لکن دوست معنوی شما
 را لِاجْلِ شما دوست داشته و دارد بلکه مخصوص

جَهْدی نمائید تا محفوظ ماند و بنارِ اَمَل و شهوت
نسوزد *

(۳۵)

﴿ای دوستان من﴾

سراج ضلالت را خاموش کنید و مشاعل باقیه
هدایت در قلب و دل برافروزید که عنقریب صرافان
وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص
نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند *

(۳۶)

﴿ای پسر تراب﴾

حکمای عباد آنانند که تا سمع نیابند لب نگشایند
چنانچه ساقی تا طلب نبیند ساغر نبخشد و عاشق

نصیب مانند * اَلْکَرَمُ وَ الْجُودُ مِنْ خِصَالِی فَهَنِيئاً
لِمَنْ تَزَيَّنَ بِخِصَالِی *

(۵۰)

﴿ای ساذج هوی﴾

حرص را باید گذاشت و بقناعت قانع شد * زیرا
که لازال حریص محروم بوده و قانع محبوب و
مقبول *

(۵۱)

﴿ای پسر کنیز من﴾

در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید * هر
فقری را غنا در پی و هر غنا را فنا از عقب و لکن
فقر از ماسوی الله نعمتی است بزرگ حقیر

(در سطر سیم از اَسْطُر قدس که در لوح یاقوتی از
قلم خفی ثبت شده این است)
﴿ای برادران﴾

با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید بعزّت
افتخار منمائید و از ذلّت ننگ مدارید * قسم
بجمال که کلّ را از تراب خلق نمودم و البتّه
بخاک راجع فرمایم *

﴿ای پسران تراب﴾

اغنیا را از ناله سحرگاهی فقرا اخبار کنید که مبادا
از غفلت بهلاکت افتند و از سدره دولت بی

تا بجمال معشوق فائز نشود از جان نخرود * پس
باید حَبّه های حکمت و علم را در ارض طیبّه
قلب مبذول دارید و مستور نمائید تا سنبلات
حکمت الهی از دل برآید نه از گِل *

(در سطر اوّل لوح مذکور و مسطورست و در سُرّادق
حفظ الله مستور)

﴿ای بنده من﴾

مُلک بی زوال را به انزالی از دست منه و
شاهنشهی فردوس را بشهوتی از دست مده *
اینست گوثر حیوان که از معین قلم رحمن ساری
گشته طوبی لِلشّارِین *

❖ ای پسر روح ❖

قفس بشکن و چون همای عشق بهوای قدس پرواز
کن و از نَفَس بگذر و با نَفَسِ رحمانی در فضای
قدس ربّانی بیارام *

❖ ای پسر رماد ❖

بِراحت یومی قانع مشو و از راحت بیزوال باقیه
مگذر و گلشن باقی عیش جاودان را به گُلخن
فانی ترابی تبدیل منما * از زندان بصحراهای
خوش جان عروج کن و از قفس امکان به رِضوانِ
دلکش لا مکان بخرام *

بر عرش جلال مستوی و شما بهوای خود بجدال
مشغول گشته‌اید * روایح قدس میوزد و نسائم جود
در هبوب و کَلّ بزکام مبتلی شده‌اید و از جمیع
محروم مانده‌اید * زهی حسرت بر شما وَ عَلَی
الَّذِينَ هُمْ يَمْشُونَ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ عَلَی أَثَرِ
أَقْدَامِكُمْ هُمْ يَمْشُونَ *

❖ ای پسران آمال ❖

جامه غرور را از تن بر آرید و ثوب تکبر از بدن
بیندازید *

﴿وای وای ای عاشقان هوای نفسانی﴾

از معشوق روحانی چون برق گذشته‌اید و بخیال
شیطانی دل محکم بسته‌اید * ساجد خیالید و اسم
آن را حق گذاشته‌اید و ناظر خارید و نام آن را گل
گذارده‌اید * نه نفس فارغی از شما برآمد و نه
نسیم انقطاعی از ریاض قلوبتان وزید * نصایح
مشفقه محبوبرا بباد داده‌اید و از صفحه دل محو
نموده‌اید و چون بهائم در سبزه زار شهوت و امل
تعیش مینمائید *

﴿ای برادران طریق﴾

چرا از ذکر نگار غافل گشته‌اید و از قرب حضرت
یار دور مانده‌اید ؟ صرف جمال در سُرّادق بیمثال

﴿ای بنده من﴾

از بند مُلک خود را رهائی بخش و از حبس نفس
خود را آزاد کن وقت را غنیمت شمر زیرا که این
وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی *

﴿ای فرزند کنیز من﴾

اگر سلطنت باقی بینی البته بکمال جدّ از مُلک
فانی درگذری و لکن ستر آنرا حکمتهاست و جلوه
این را رمزها جز افنده پاک ادراک ننماید *

❖ ای بنده من ❖

دل را از غِلّ پاک کن و بی حسد ببساط قدس
اَحَد بخرام *

❖ ای دوستان من ❖

در سبیل رضای دوست مشی نمائید و رضای او در
خَلْق او بوده و خواهد بود * یعنی دوست بی
رضای دوست خود در بیت او وارد نشود و در
اموال او تصرف ننماید و رضای خود را بر رضای
او ترجیح ندهد و خود را در هیچ امری مقدّم
نشمارد * فَتَفَكَّرُوا فِي ذَلِكَ يَا أُولِي الْأَفْكَارِ *

❖ ای رفیق عرشی ❖

بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و عویل
برمیار * یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را
بزرگ مدان تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلّت نفسی
مپسند تا ذلّت تو چهره نگشاید * پس با دل پاک
و قلب طاهر و صدر مقدّس و خاطر منزّه در ایّام
عمر خود که اقلّ از آنی محسوبست فارغ باش تا
بفراغت از این جسد فانی بفردوس معانی راجع
شوی و در ملکوت باقی مقرّیابی *